**تصحیح برهان قاطع**

**طاهر، غلامرضا**

اویار،«و بمعنی خانه و سرا هم آمده است»صحیح ادیار است با دال و یاء حطی‏ نه واو و باء ابجد.در المعجم الوسیط آمده است:الدیر:دار الرهبان‏و الراهبات.(ج)ادیار،و دیوره.

ازقه

زلفه:به فتح اولی وثانی و ثالث،کوچهء تنگ و تاریک را گویند.درست«ازقه» است جمع زفاق.در المنجد آمده:الزقاق ج ازمه و زمان:الطریق الفیق.پس کلمه فارسی‏ نیست و عربی است و«ازقه»است و به معنی کوچهء تنگ هم نیست و بمعنی‏ کوچه‏هان تنگ است.

پی جست

پیخست:«...و به مهنی پیخس هم هسن که راه به چیزی بردن باشد»درست«پی جست» است مرکب از پی به اضافهء جست(جستن)و درست معادل است با پی‏جویی.در شهرضا (-قحشه)گویند:پی‏حبس فالانی بالا بیایید به بینید کجا است،یعنی دنبال او بگردید و دربارهءاو جستجو و تفحص کنید تا معلوم شود که کجا است.

جادی(عربی است)

جادی:بر وزن هادی،زعفران را گویند(برهان)در المنجد آمده:جادی(با تشدید آخر)زعفران.

چنه

منه:به فتح اول وثانی و ظهورها،فک اسفل را گویند که چانه و مرتبهء پایین دهان‏ باشد(برهان)درست«چنه»است و در برهان آمده:چنه:به فتح اول و ثانی مخفف چانه‏ است که فک اسفل آدمی و حیوانات دیگر باشد.

حشف

خشو:«...و به فتح اول در عربی خرمای زبون و ضایع-و زبون شدن خرما را گویند(برهان)،درست این کلمه«حشف»است با حاء حطی در اول و فاء در آخر.درالمنجد آمده:الحشف:اردأ التمر اوا الیابس الفاسد من التمر.یعنی بدترین خرما یا خرمای‏ خشک فاسد.

رغم

زغم:به ضم اول و فتح ثانی و سکون میم،به معنی زورز تعدی و زیادتی باشد.صحیح‏ «رغم»است با راء مهمله.درالمنجد آمده:الرغم(مثلث الفاء):الکره.القسر.الذل.

رکاک(عربی است)

زفاک:به فتح اول بر وزن هلاک،ابر بارنده را گویند.درست این کلمه«رکاک»است‏ با راء مهمله و دو کاف.درالمنجد آمده:الرک:المطر الضعیف ج رکاک.یعنی باران ریزه.

ریان(با تشدید حرف دوم)

زیبان:بر وزن میزان به معنی زیبا و خوش‏آیند باشد.درست ظاهرا«ریان»است‏ در السا می‏آمده:وجه ریان:آب‏دار.و نیز درهمین فرهنگ عربی به فارسی آمده:الرواء سیرابی روی.و درالمنجد آمده الرواء:المنظر.

زفن

زفر:«...و در عربی به معنی باز داشتن و واداشتن باشد.درست«زفن»است.درالمنجد آمده زفن:دفع شدیدا و ضرب برجله کما یفعلی الرقص.و درالمعجم الوسیط آمده:زفنه:دفعه‏

سختو،سقتو

منتو:با تای قرشت بروزن بدرو،کیپای کوچک را گویند و آن پاره‏های پوست شکنبهء گوسفند باشد که دوزند و بابرنج و مصالح پر سازند و پزند.ظاهرا این کلمه مصحف«سختو» است در برهان ذیل کلمهء اخیر آمده:رودهء گوسفند را گویند که آنرا با گوشت و برنج و مصالح‏ پرکره بر روغن بریان کرده باشند.و در دیوان لغات الترک تألیف کاشوی آمده:

سقتو:المعاء تحشی بکبد و لحم و افاویه ثمم تطبخ فئؤکل(ص 349 ج 1)حال«سختوی‏ فارسی مأخوذ از«سقتو»ترکی است یا عکس آن یا هردو از یک ریشه است نمی‏دانم.

سامه

سامه:و به معنی خاصه و خصوص باشد.این کلمه عربی است.در المنجد آمده:السامه‏ الخاصه یقال«عرف ذلک السامه و العامه.

گوال

گراز.«...و به معنی بالش و نمو هم آمده است که از بالیدن و نمو کردن باشد (برهان)درست(گوال)است از گوالیدن.درخود برهان آمده:گوال:...و به معنی‏ بالیدن و نمو کردن.

نکانه

اکامه:به فتح اول و میم‏1،1رودهء گوسفندی باشد که آنرا به گوشت و مصالح پر کرده‏ باشند و به عربی عصیب خوانند،و به ضم اول نیز آمده است.درست«نکانه»است.رک حاشیه‏ دو لغت«لکامه»و«لکانه»که در آنجا استاد فرزانه آقای دکتر معین آنها را مبدل و مصحف‏ «نکانه»دانسته‏اند و معرب آنرا نیز«نقانق»و«لقانق»ذکر فرموده‏اند.

اوارین،اوارون،اپارون

ادارین:بر وزن فراطین،به لغت زند و پازند هرچیز زشت و بد را گویند و به این‏ معنی به جای حرف ثانی رای قرشت هم به نظر آمده است.درست این کلمه«اوارون»است‏ باو او میان دو الف نه دال.رک حواشی برهان ج 5 ص 71.

بیوس

اوس:بر فتح اول و سکون ثانی و سین بی‏نقطه،به معنی امیدو امیدواری و رجا باشد...«ظاهرا بیوس درست است نه«اوس»در خود برهان ذیل بیوس آمده؛»بر وزن‏ عروس،طمع و خواهش و امیدو امیدواری باشد به چیزی از هرنوع که بوده باشد...» و در السامی آمده:الامل‏و الرجاء:بیوس(ص 537 چاپ بنیاد فرهنگ ایران)

کیر

لیر:به کسر اول و سکون ثانی مجهول ورای قرشت،آب غلیظی باشد که بار دهان‏ و گوشه‏های لب فروریزد و بیرون آید،آقای دکتر معین در حاشیه افزوده‏اند ler (بلغم) از لغات ما خوذ از آرامی است(اسفا1:2ص 6)مرحوم علامه دهخدا درلغت‏نامه گفته‏ صاحب برهان را نقل فرموده و سپس این شعر را به شاهد ذکر فرموده‏اند:

کوری که بود کثافتش صد مسلخ‏ پیداست کمند(؟)لیرش از یک فرسخ

درست مصراع دوم چنین است:پیداست کمند...ش از یک فرسخ و ظاهرا مقصود از کمند بند تنبان است و یا خود آلت مقصود است.بهر جهت«لیر»به معنی آب دهان و شاهدی ندارد و به این معنی«گلیز»درست است که در تداول فارسی زبانان هست و هم‏ کتب ادب و لغت وغیره.

اکبر دانا سرشت

پرتو حسن

گه پرتو حسن تو نهان از نظر است‏ گاهی دگر از هر طرفم جلوه‏گر است‏ القصه مرا هوای یاری بسر است‏ کان یارنه بی‏پرده نه درپرده در است